



درخت گلابی

تصویرگر: سولماز جوشقانی

دوست من، سلام.

ما توی باغچه‌ی خانه‌مان یک درخت داریم. یک روز بابابزرگم نهال کوچکی را به خانه آورد. زمین را کند. نهال را توی چاله کاشت. به من گفت: «عزیزم، همیشه مواظبش باش. یک وقت نهالت تشنه نماند.»
من همیشه مواظبش بودم. نهالم بزرگ شد. اولش سه تا گلابی کوچولو داد، ولی بعد، هر سال میوه‌هایش بیش‌تر شد.
حالا دیگر بابابزرگ نیست. من هر سال که گلابی‌ها را می‌چینم یا زیر سایه‌ی درخت می‌نشینم، یاد بابابزرگ مهربانم می‌افتم.

مهری ماهوتی

